

مسلك سوم : وقایع پس از حادثه عاشورا ؛ 14 - خواب دیدن سکینه (س) در شهر شام

سکینه خاتون فرموده که چون روز چهارم از اقامت ما در شهر شام بگذشت ، خوابی دیدم و آن خواب طولانی را ذکر نمود، و در آخر آن فرمود : زنی را دیدم در هودجی نشسته و دست خود را بر سر گذاشته ، پرسیدم که این زن کیست ؟ گفتند: فاطمه زهراء بنت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) جده تو است . گفتم : به خدا سوگند که به خدمتش شرفیاب می شوم و از ستمی که بر ما وارد آمده او را خبر می دهم .

مسلك سوم : وقایع پس از حادثه عاشورا ؛ 14 - خواب دیدن سکینه (س) در شهر شام

- سکینه خاتون فرموده که چون روز چهارم از اقامت ما در شهر شام بگذشت ، خوابی دیدم و آن خواب طولانی را ذکر نمود، و در آخر آن فرمود:
زنی را دیدم در هودجی نشسته و دست خود را بر سر گذاشته ، پرسیدم که این زن کیست ؟

گفتند: فاطمه زهراء بنت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) جده تو است .

گفتم : به خدا سوگند که به خدمتش شرفیاب می شوم و از ستمی که بر ما وارد آمده او را خبر می دهم .

فقلت : والله لانطلقن اليها و لاءخبرنها ما صنع بنا . فسعيت مبادرة نحوها، حتى لحقت بها و وقفت بين يديها ابكى و اعقول :

يا ائمتاه جحدوا و الله حقنا، يا ائمتاه بددوا و الله شملنا، يا ائمتاه استباحوا والله حریمنا، يا ائمتاه قتلوا و الله الحسين اءبانا.

فقال لي : كفي صوتك يا سكينة ، فقد قطعت نياط قلبي ، و اعقرحت كبدی ، هذا قميص ابيك الحسين لا يفارقني حتى القى الله به

و روی ابن لهيعة ، عن ابي الاسود محمد بن عبد الرحمن قال : لقيني راءس الجالوت فقال : والله ، ان بيني و بين داود سبعين اءبا، و ان اليهود تلقاني فتعظمني ، و اءنتم ليس بينكم و بين نبيكم الا اءب واحد قتلتم ولده !!

و روی عن زين العابدين (عليه السلام) انه قال : ((ل ما اءتى براءس الحسين (عليه السلام) الى يزيد - لعنه الله -، كان يتخذ مجالس الشرب ، و يءتى براءس الحسين (عليه السلام) و يضعه بين

آنگاه به سوی او شتافتم و در حضورش ایستادم و گریه کردم و گفتم : مادر جان ! به خدا سوگند که مردم حق ما را انکار کردند؛ مادر جان ! به خدا سوگند که جمعیت ما را پریشان نمودند؛ مادر جان به خدا سوگند که حریم ما را به غارت بردند؛ ای مادر عزیزم ! به خدا قسم که پدر ما حسین را کشتند؛ در این هنگام به من فرمود:

((كفى ...)) سكينة جانم ! دیگر این ماجرا را بازگو مکن و بس نما که رگ قلبم را پاره کردی ، اینک پیراهن پدرت همراه من است که آن را با خود نگاه می دارم تا با همین پیراهن

خدا را ملاقات کنم . ((ابن لهيعة)) از ابو الاسود محمد بن عبدالرحمان ، روایت کرده که گفت : راءس الجالوت يهودی مرا ملاقات نمود و گفت : به خدا سوگند که میان من و داود

پیغمبر، هفتاد پدر واسطه است و جماعت يهود چون مرا ملاقات می نمایند، تعظیم مرا رعایت می کنند و شما مسلمانان با اینکه در میان فرزند پیغمبرتان و آن رسول (صلی الله

عليه و آله و سلم) بیش از يك نفر واسطه نیست او را به شهادت می رسانید!؟